خلاصه‌ای از مطالب گذشته

- متهم کردن شیعه به قول تحریف قرآن
- لزوم بررسی تعدد قرائات در ذیل بحث از جوهره قرآن
- رفتار عملی شیعه مفسر گفتار شیعه در بحث تعدد قرائات
- شاهد مهم : زیارت آل یاسین و قرائت « الیاسین »
- مخالفت علماء از قرن یازدهم با اجماع علماء سابق بر منشأ وحیانی قرائات
- بحث از دو روایت مهم کافی: « نزل من عند واحد » و « نقرأ علی قرائة ایّ»
- تأثیر عدم شرکت در کلاس قرائت
- کشف تلقی مرحوم کلینی از روایات « حرف واحد »
- بررسی سیر تاریخی فهم مسلمین از روایات سبعة احرف؛ پیش زمینه فهم روایات کافی
- قوس صعود فضای مسلمین تا سال 150 : جواز و رواج قرائت به معنا
- فتوای ابوحنیفه : جواز قرائت فارسی قرآن در حال تمکن
- شواهد دیگری از اقوال صحابه و علماء قرن اول و دوم
- استدلال ابوحنیفه برای فارسی خواندن قرآن به سبعة احرف
- کشف دیدگاه مرحوم کلینی در مورد حدیث «حرف واحد»

متهم کردن شیعه به قول تحریف قرآن

در جلساتی که مشغول بودیم بعضی از قسمتهای کتاب فصل الخطاب مرحوم محدث نوری را میخواندیم. فصل الخطاب سه مقدمه دارد و دو باب. باب اول ادله اثباتیه است و باب دوم جواب ادله دیگران است. العاشر، دلیل دهم باب اول برای اثبات مطلوب خودشان است. تا جایی که در خاطرم هست مرحوم نوری در دو جا با صاحب مجمع البیان –امین الاسلام طبرسی- در افتادند و خواستند از فرمایش ایشان جواب بدهند.
قبلاً هم من چندبار میخواستم به مباحثه مجمع البیان و تفسیر سوره ق برگردم اما نگذاشتند. گفتند این ادامه پیدا کند. شروع آن هم از آیه «ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ ما أَنَا بِظَلاَّمٍ لِلْعَبِيدِ[1]» بود که بحث تحریف قرآن پیش آمد. مسائلی که امروزه شیعه بهشدت مورد حمله است. هر شبکهای علیه شیعه دهن باز میکند اولین کلمهای که میگویند این است که اینها قائل به تحریف قرآن هستند؛ این شمشیر تیزی برای آن ها شده است. مبادی بحث خلأهای تحقیق علمی دارد. لذا آنها به این صورت تند تند جلو میروند. مفصل عرض کرده بودم؛ آنها پانزده قرن است که کار کردهاند. اما در شیعه به جاتی که صحبت شد کاری نشده است. و لذا این شمشیر تیز را امروزه دارند و دهن باز میکنند و اینها را میگویند. بهخاطر این هم ما سراغ این بحث رفتیم و چه مطالب خوبی برای مثل منی که طلبه درس نخوان بودیم و به شنیدنی ها اکتفاء کرده بودیم روشن شد. هر چه پیش رفتیم مطالبی کالشمس فی رابعة النهار خیلی واضح بود ولی خب میدیدیم جایش خالی بوده و الآن هم باید تکرار شود تا اینکه این مطالب نزد هر کسی بیاید. با ملاحظه اینها حرف بزنیم.

---

[1]ق ۲۹

لزوم بررسی تعدد قرائات در ذیل بحث از جوهره قرآن

در این مسیر مباحث متعددی پیش آمد. چیزی که در ابتدای بحث من تأکید داشتم این بود: بهطور جزمی هم عرض کردم. گفتم من خیالم میرسد و ممکن نیست مباحث تحریف قرآن و روایاتی که در این باب بسیار زیاد است، سر برسد. ممکن نیست این مباحث بهطور اطمینان بخش و قانعکننده سر برسد مگر اینکه قبل از آن و همراه با بحث تحریف، روایات و آیات و مطالبی که راجع به جوهره قرآن کریم است بحث شود. ما ببینیم این همه روایاتی که میگویند قرآن به این صورت است، چه هستند و بشناسیم که قرآن چیست که این همه روایات راجع به آن هست. ما این مسیر را رفتیم. جلسات متعددی راجع به اینکه قرآن چیست جلو رفتیم. ریخت آن

همین کلام متعارف بشر است که همه میگویند؟! «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ[1]»؛ همین میسر

بودنش کافی است؟! ای نه، «یسّرنا القرآن»؟! «انه لقرآن کریم في كِتابٍ مَكْنُونٍ[2]» اول این است و بعد «یسّرنا». این مطلب خیلی مهمی بود. بعد از اینها به نکات خیلی مهمی رسیدیم. یکی از آنها نکتهای بود که به عنوان یک نظریه تفسیری مطرح شده بود که بعداً دیدیم نظریه تفسیری نیست بلکه نظریه سعید بن علاقة ابو فاختة بود که ایشان در مورد حروف مقطعه گفته بودند.

---

[1] القمر ۱۷

[2] الواقعه ۷۸

رفتار عملی شیعه مفسر گفتار شیعه در بحث تعدد قرائات

مطالب بعدی در ذیل دو حدیث شریف در کافی شریف پیش آمد که ابتدا در مباحثه ما به‌عنوان محتملات بود. بعد هر چه جلو رفتیم به شواهد و مستندات بسیاری روشنی دست پیدا کردیم که خیلی خیلی مهم بود. گویا هر کسی در بلاد شیعه محشور باشد، تناقض بین گفتار و رفتار را می‌بیند. در کتاب‌ها و در مطالب یک جور اما در رفتارها جور دیگر. این تناقض و عدم توافق یک چیزی است. اما از کنار آن در می‌شود. به‌صورتی‌که من قبلاً عرض کردم که در فضای بحث علمی، گفتار بر کردار غلبه پیدا می‌کند به این صورت که می گویند کار توجیه‌پذیر است و به‌گونه‌های آن را توجیه می‌کنند. اما گفتار در فضای علمی حرف می‌زند. اما در مباحثاتی که جلو رفتیم گفتیم اتفاقا بر عکس است؛ ما از کار عملی و بیرونی که شیعه دارد برای توضیح و تحلیل و بررسی آن گفتاری که دارند، استفاده می‌کنیم. در این مباحثه ما این کار برعکس را انجام دادیم. مثال‌های آن هم مطرح شد. یکی از آن‌ها را هم آقا فرمودند و من هم چندبار در مباحثه از ایشان گفته ام.

شاهد مهم : زیارت آل یاسین و قرائت « الیاسین »

شما ببینید بچه‌های شیعه که به زیارت می‌روند تا مراجع شیعه، کدام یکی هستند که در بالد شیعه عمری از او رفته باشد اما زیارت آل یاسین نخوانده باشد؟!
شاگرد: در بندر دیّر استان بوشهر برخی از بچه‌ها هستند که زیارت آل یاسین را صدها بار خوانده‌اند.
استاد: بله، نوعاً به این صورت است. علی ای حال منظور من این است که زیارت معروفی است. از بزرگان علماء شیعه کسی را سراغ دارید که عمری از او رفته باشد اما این زیارت را نخوانده باشد؟! میخواند و هیچ مشکلی هم ندارد. منظور من عمل و رفتار او در خارج است. در توقیعی که جناب حمیری نقل کرده‌اند و در احتجاج آمده می‌فرمایند: «إِذَا أَرَدْتُمُ التَّوَجُّهَ بِنَا إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْنَا فَقُولُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِ ...[1]». در مفاتیح هم هست. میخوانند و هیچ مشکلی هم ندارند. کسی که این زیارت را میخواند با این شروع «فَقُولُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِ» میخواند. همین شخص عمری است که قرآن خوانده است. چقدر ختم قرآن کرده؟! چقدر قرآن خوانده؟! آیا یک بار خوانده «سلام علی آل یاس»؟! نه، تماماً خوانده «سلام علی الیاسین». در تمام عمر خود که این همه ختم قرآن کرده، یک بار نخوانده «سلام علی آل یاسین»، بلکه همیشه «سلام علی الیاسین» خوانده، اما در زیارت میخواند «فَقُولُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِ».
بعد می‌گوییم خب این زیارت چه شد؟ بعد می‌بینیم که نیمه غرب آفریقا؛ الجزائر و تونس؛ قرائتشان، قرائت نافع است. قرائت مدنی است. اگر به رادیوی آنها گوش دهید، می‌بینید میخوانند «سلام علی آل یاس». نوارهای آنها هم در اینترنت فراوان است. نوار های قرّائی که به قرائت نافع و مدنی در غرب آفریقا میخوانند. اول که این را می‌گویند آدم می‌ماند من که یک عمر «الیاسین» خوانده‌ام. چطور می‌گویند «فَقُولُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِ»؟! خدا که به این صورت نفرموده؟! بلکه «الیاسین» فرموده‌اند. آدم می‌ماند که چه بگوید. رفتارش به این صورت بوده که با اطمینان زیارت آل یاسین را می خوانده اما گفتارش می‌گوید روایات حسابی داریم و علماء از قرن یازدهم به این طرف در کتابها همینطور مرتب گفته اند که «انما القرآن حرف واحد نزل من عند واحد». خب حال اگر حرف واحد است و «نزل من عند واحد»، پس کدام یکی از آنها درست است؟! شما که یک عمر «الیاسین» خوانده‌اید؟! «آل یاسین» است یا «الیاسین»؟ این بحث خوب باز نشد. مباحثه ما که پیش رفت اینطور عدم توافق های گفتاری و رفتاری خیلی واضح شد. برای من طلبه که الآن خدمت شما هستم تقریباً نزدیک نود و هشت درصد یا نود و نه درصد واضح است. شاید هم به صد در صد عرفی برسد که مبادی این بحث‌ها واضح شده. لذا این بحث برای ما که بحث خیلی خوبی بوده. الحمدلله!
آن چیزی را که فصل الخطاب فرموده بودند برای خلاصه بندی بحث یک مطلب تازه‌ای دیدم آن را هم نوشتم و همین دیروز یکی صفحه‌ای را در فدکیه اضافه کردم. گفتم اینها را بگویم چون تازه به ذهنم آمده است. البته سن من به‌گونه‌ای است که قبلاً کارهای علمی شده اما یادم می‌رود. دوباره که به ذهنم می‌آید خیال می‌کنم تازه است. حال شما که حافظه تان خوب است ممکن است بگویید قبلاً اینها را کار کرده‌ایم. من که در ذهنم نبود یک صفحه ایجاد کردم و روی آن کار طلبگی انجام دادم.

[1] الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج٢، ص: ٤٩٣

مخالفت علماء از قرن یازدهم با اجماع علماء سابق بر منشأ وحیانی قرائات

ببینید در کافی شریف دو حدیث است که این حدیث سرلوحه فرمایشات علماء است. از قرن یازدهم به این طرف هم هر کتابی را که ببینید، در در قول قبلی اینها را میآورند. در مقدمه مجمع البیان و مقدمه تبیان اشارهای به آن بود که قبلاً صحبتش را کردیم. آن بحث خاص خودش را دارد. اما اینکه یک عالم شیعی در مقام رد بر عالم شیعی دیگر آن را بیاورد تا قرن یازدهم نبوده است؛ مقدمه مجمع و تبیان یک نحو جواب دادن از عامه است. مقابل عامه میگویید که ما این روایات را داریم. اما از قرن یازدهم به این طرف -ما قبل از آن پیدا نکردیم- اول کتابی که پیدا کردیم از مرحوم سید نعمت الله جزائری بود و بعد شارح وافیه و همینطور در کتابهای بعدی آمده است؛ الآن هم که به وفور آورده می شود گویا واضح شده که این دو روایت در کافی شریف آمده و بر این دو روایت استدلال میشود که قرآن حرف واحد است.
عرض کنم از قرن یازدهم علماء شیعه بر علیه علماء شیعه به این روایت استشهاد کردهاند. خیلی فرق است. قبل از آن اصلاً نداریم که عالم شیعی علیه عالم شیعی به این دو استدلال کند. در مفاتیح الاصول آسد محمد طباطبائی -سید مجاهد-، در شرح وافیه سید صدر الدین، در کتاب مرحوم سید نعمت الله -منبع الحیات- و...؛ در این کتابها چه گفته اند؟ مقابل خودشان را میگویند:

> و اما الثاني فقد خالف فيه الجمهور و معظم المجتهدين من أصحابنا فإنهم حكموا بتواتر القراءات
> السبع و بجواز القراءة بكل واحدة منها في الصلاة و قالوا ان الكل مما نزل به
> الروح الأمين على قلب سيد المرسلين (ص)[1]

بعد مثل سید نعمة الله و دیگرانی که بعد از سید آمدند جواب می دهند و حرف جمهور مجتهدین من اصحابنا را رد می کنند. خب وقتی آدم به این جا می رسد می بیند که قابل تامل شد. قابل فکر شد. جمهور مجتهدین شیعه هستند، یعنی کافی را ندیده بودند؟! در طول قرون در بین خود علماء شیعه یکی از آن ها به این روایت کافی استدلال نکرده اند. از قرن یازدهم به بعد می بینیم که شروع شد. ای در قرن دهم میبینیم که زمزمه آن فراوان شد و بعد هم در زمان الآن میبینیم که چه شده.

پس طرف ما در استدلال به این روایت کافی، جمهور المجتهدین من اصحابنا هستند. مکرر عرض کردم؛ تذکر است؛ در زمان ما کتابی که در این فن نوشته میشود نسبت به فرمایش مثل شهید ثانی چه می گوید! ؛ شرح حال شهید ثانی را ببینید، خودشان فرمودند که من دوبار بهطور کامل قرائات سبعه را استاد دیدم. نزد استاد کلمه به کلمه فراگرفتم. هم می خواندم و هم او می خواند. استماع. دو دوره کامل قرائات سبعه را دیدم. بعد شروع به قرائات عشر کردم و تا سوره مائده

رسیدم و دیگر نشد که ادامه بدهم. مثلاً مجال نشده و استاد نبوده.

مثل این شهیدی که خودشان در شرح حال خودشان اینگونه نوشته اند، بعد میبینیم در زمان ما کتابی میآید و میگوید «هفوة من عظیم». این عظیم چه کسی است که هفوه دارد؟ شهید ثانی است. هفوه ایشان چیست؟ در مقاصد العلیه میفرمایند:

> ان كل من القراءات السبع، من عند اللّٰه تعالى، نزل به الروح الاميني على قلب سيد المرسلين صلّى اللّٰه عليه و آله تخفيفا على الامة و تهوينا على اهل هذه الملة**[2]**

«ان كل من القراءات السبع»؛ مثل «سلام علی آل یاسین» که از نافع که از قراء سبع است روایت شده و «سلام علی الیاسین» که در قراءات سبع آمده ،هر دو «من عند اللّٰه تعالى، نزل به الروح الاميني على قلب سيد المرسلين صلّى اللّٰه عليه و آله»؛ یعنی جبرئیل امین هم« آل یاسین» را آورده و هم «الیاسین» را آورده است. بعد ایشان میگویند: «هفوة من عظیم»! این چه حرفی است؟! بعد میگوید شهید ثانی شاید اوائل جوانی بوده که مقاصد العلیه را نوشته اند و بعداً توبه کرده اند و برگشته اند! ما مفصل مباحثه کردیم و از تمام کتب شهید شاهد آوردم؛ روض الجنان، مسائل و... شاهد آوردم. فایل های آن هم هست. اگر پیاده شود که به مکتوب آن هم مراجعه میفرمایید. یعنی شهید در کتب دیگرشان هم گفته اند. در هیچ کتاب دیگرشان از این برنگشتند بلکه شما تنها کتاب مقاصد العلیه را میآوردی و میگویی «هفوة من عظیم». او که «هفوه» نکرده بلکه در بخش مهمی از عمر خود قرائات سبعه را دوبار تعلم دیده. یک بار در بخشی از قرآن کریم روایات عشر را دیده. ابن جزری از شهید اول تعبیری به «وهو إمام في الفقه والنحو والقراءة» کرد.شهید اول هنگامه است! بزرگان اهلسنت او را بهعنوان امامٌ في القراءه ذکر میکنند. چنین جلیل القدری –شهید اول- ببینید چه می فرماید. شیخ در رسائل و مکاسب کلام ایشان را نقل کرده اند؛ علامه حلی که با واسطه استادشان بودند فرمودند هفت قرائت متواتر است و ثبوتا قرآن است. شهید گفتند چرا میگویی هفت تا؟! بلکه روایات عشر متواتر است. لذا در رسائل نقل تواتر را به شهید اول نسبت داده اند. خب چنین بزرگانی بودند و یک دفعه چنین عباراتی مقابل ما سر در میآورد که باید آنها را چه کار کنیم؟!

---

[1]منبع الحياة و حجية قول المجتهد من الأموات،ص ۷۱

[2] المقاصد العلية في شرح الرسالة الألفية، ج ۱ ص ۲۴۵

بحث از دو روایت مهم کافی: «نزل من عند واحد» و «نقرأ علی قرائة ابیّ»

حال روایت کافی شریف چه بود؟ دو روایت بود. جلد دوم صفحه ۶۳۰ که در باب النوادر است. از چیزهای جالب که توجه به آن خوب است این است که کافی مصدر اصلی این دو روایت است. در القرائات سیاری هم آمده و متعدد هم هست. ولی کتابی که رایج بوده و در دست علماء بوده کافی شریف است. جالب این است که مرحوم شیخ صدوق در خصال یک بحثی را با عنوان «نزل القرآن علی سبعة أحرف» باز کرده‌اند. با اینکه در اعتقادات می‌گوید اعتقاد ما این است که قرآن حرف واحد است؛ همانی که در موردش روایاتی در کافی داریم. اما یک باب دارند که قرآن نزل علی سبعه احرف.

نکته ای درباره عنوان «نوادر» و «باب» در کتب حدیثی

مرحوم کلینی بابی را باز نکرده‌اند. یعنی در منظر ایشان این روایات به‌عنوان یک روایات عنوان دار نبوده است. بلکه باب نوادر است. در نوادر این دو روایت را آورده‌اند. این نکته را داشته باشید. خب دو روایت چیست؟ روایت دوازده و سیزدهم.

شاگرد: مرحوم کلینی سه عنوان دارند. گاهی عنوان باب را ذکر می‌کنند. گاهی می‌فرمایند باب النوادر و گاهی هم می‌فرمایند باب. آن جایی که نمی‌خواهند عنوان بدهند می‌فرمایند «باب». اینکه الآن فرمودید نزد ایشان این دو روایت عنوان نداشته، تمام نیست. چون اگر عنوان نداشت می‌فرمودند «باب».

استاد: نه، فرق نوادر با «باب» این است که همه روایات در «باب» یک مقصدی را دنبال می‌کند. اما مرحوم کلینی برای آن عنوانی نگذاشته اند. اما «باب النوادر» اصلاً مقصدی را دنبال نمی‌کند. نوادر به این معنا نیست که حدیثش نادر است. این اشتباهی است که همه می‌کنند. حدیثش نادر نیست. نوادر یعنی روایات متفرقه. امروزه ما می‌گوییم متفرقات. یعنی لایجمعها عنوان و موضوع واحد. این نوادر می‌شود. و لذا اگر نوادر را نگاه بکنید روایات متعددی دارد. شاید بیست یا سی روایت است. این روایات در موضوعات مختلفی است که دو مورد از آن‌ها این دو روایت است. پس نوادر یعنی یک باب با یک مقصد درست نکرده‌اند تا بگوییم یک اعتقادی نزد شیعه را با عنوان معنون نزد خودشان آن را بگویند. بلکه باب النوادر، متفرقاتی از روایات است. در متفرقات این دو حدیث را آورده‌اند.

خب چیزی که به ذهن من آمد؛ ما قبلاً مفصل این دو روایت را بحث کرده‌ایم. با دو-سه روایتی که در این باب بود. مثل عبارت تندی که امام علیه‌السلام به ابن مسعود گفتند؛ ان کان ابن مسعود ال یقرأ علی قرائتنا فهو ضال قال ربیعة ضال قال نعم ضال ثم قال أبو عبد الله ع أما نحن فنقرأ علی قراءة أُبيّ[1]؛ این روایت در همین کافی شریف در باب نوادر است. مفصل از آن بحث کردیم. از «نحن» هم بحث کردیم؛ یعنی «نحن اهل البیت»؟! یعنی ما اهل البیت بر قرائت اُبی

می‌خوانیم؟! این جور معنا کرده اند. مرحوم مجلسی مفصل در مرآت العقول و... توضیح دادند. یک احتمال هم این است که منظور از «نحن»، «نحن مدنیون» است. شواهد قرائت أُبی هم بود. قرائت ابن مسعود قرائت کوفیون بود. ابن مسعود از بعض قرائات مدنیون تحاشی داشت. حضرت فرمودند این کار او درست نیست. در حالی که مرحوم نوری در فصل الخطاب طور دیگری معنا کرده بودند. یعنی گفتند «کل ما یقرأ ابن مسعود ظال»؛ یعنی اگر قرائت مدنیون نیست. اما حضرت این را نفرمودند. ابن مسعود از بعض قرائات تحاشی داشت. اصلاً معوذتین را از مصحفش پاک می‌کرد[2]. دعوا می‌کرد و می‌گفت این قرآن نیست. حضرت می‌فرمایند قرائت ما مدنیین این است. ای قرائت ما اهل البیت این است آن وقت اگر او « لا یقرأ» ،« فهو ضال»، خیلی بین دو تعبیر تفاوت است. «نحن نقرأ علی قرائة ابی». چیزی که به ذهن من آمد این بود.

شاگرد: این احتمال را قبلا نفرموده بودید و بحث نشده بود .

استاد: امروز که صفحه یادداشتها را مرور می‌کردم؛ نوع چیزهایی که مباحثه کرده بودم را در آن جا آورده بودم. اگر خواستید مراجعه کنید و مجموع آن را مرور کنید. در آن جا بود که این احتمال را در مورد «نحن» دیدم. احتمال بدی هم نیست. چون خود علماء می‌گویند که یعنی چه؟! لذا می‌گویند امام تقیه کرده‌اند. چون به ابن مسعود چیزی گفته‌اند حضرت می‌خواهند خودشان را زیر چتر اُبی ببرند. بعضی‌ها «قرائة أبی» خوانده‌اند. این هم اشکال داشت. این بحث‌ها در مرآت العقول بود. نمی‌دانم دیگران گفته‌اند یا نه؟ اما این را در نوشته دیدم که «نحن نقرأ» هیچ دور نیست، چون می‌گویند «لا یقراء». قرائت کوفیین بود، قرائتی بود که تحاشی داشتند. اصحاب ابن مسعود وقتی در عراق، مدنیین را صدا می‌زدند می‌گفتند شما چطور می‌خوانید؟ قسم می‌خورد که من به این صورت نمی خوانم. حاضر نیستم بخوانم. این جور تحاشی داشتند. لذا این برای معصومین نقل می‌شد که «لا یقرا علی قرائتهم»، آنها هم می‌گفتند فهو ضال.

اما خود نافع که در مدینه بود؛ یکی از بهترین چیزهایی که در مباحثه بهآن رسیدیم این حرف بود؛ خود نافع از قراء سبعه است. قرائت معروف دارد. اما در خود کتابهای علوم قرآنی هست؛ نافع چه می‌گفت؟ می‌گفت هر کسی زد من بیاید تا به من تصریح نکند که مختار خودت در قرائت –مختار به اصطلاح قرّاء- را به من اقراء کن، من همه قرائات را به او می‌گفتم. خیلی جالب است. بعد به او می‌گفتند چرا تو این قرائت را می‌خوانی؟ می‌گفت «کله قرآن». می‌گفت همه اینها را ملکف وحی آورده است. ما چرا خودمان را از حرف سبعه قرآنیه محروم کنیم؟! خب من به‌عنوان مقری و امامٌ فی القراءة این را اقراء می‌کنم اما اگر بگوید مختار خودت را بگو به او مختار خودم را اقراء می کنم. اما بقیه حروف هم کلّه قرآن.

---

[1] الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص: 634 ؛ محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن عبد الله بن فرقد و المعلى بن خنيس قال كنا عند أبي عبد الله ع و معنا ربيعة الرأي فذكرنا فضل القرآن فقال أبو عبد الله ع إن كان ابن مسعود لا يقرأ على قراءتنا فهو ضال فقال ربيعة ضال فقال نعم ضال ثم قال أبو عبد الله ع أما نحن فنقرأ على قراءة أبي.

[2]- مسند احمد ط الرسالة، ج ۳۶ ص۱۱۶ ؛ حدثنا عفان، حدثنا حماد بن سلمة، أخبرنا عاصم بن بهدلة، عن زر بن حبيش، قال: قلت لأبي بن كعب: إن ابن مسعود كان لا يكتب المعوذتين في مصحفه، فقال: "أشهد أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أخبرني: "أن جبريل قال له: قل أعوذ برب الفلق، فقلتها، فقال: قل أعوذ برب الناس، فقلتها ". فنحن نقول ما قال النبي صلى الله عليه وسلم

تأثیر عدم شرکت در کلاس قرائت

اینها فضاهایی بود که ذهن ما از آن دور بود. همین دیروز بود که در یکی از این کتابها دیدم. زمخشری را خیلی بالا برده بود. گفته بود عالم خبیر مفسر کذا؛ سرش می شده و بفهم بوده؛ وقتی آدم بفهمد آیا جرم است؟! گناه است؟! زمخشری میگوید علماء سنی به او حمله کردهاند که تو چرا میگویی قرائات سبع متواتر نیست؟! از علماء بزرگ اهلسنت که در تواتر قرائات سبع خدشه کرده، زمخشری است. علماء اهلسنت میگفتند که مطلب دست تو نیست. خیلی به او حرف زدند؛ گفتند کافری! تو داری کتاب الله را منکر میشوی. اینها را دارند. ابن جزری هم نظیرش را داشت. دیدم این آقا گفته زمخشری اهل عقل و فهم بود؛ میفهمید که اینها متواتر نیستند. آن علماء اهل سنتی که به او حمله کردهاند و او را به جهل نسبت دادهاند، آن ها نمیفهمیدند، آنها تعصب داشتند. ما هم همینطور بودیم. از اولی که شروع شد ذهنمان همینطور پیش میرفت. تا زمانیکه یک مقداری جلو رفتیم و با فضای اقراء آشنا شدیم؛ طبقات القراء مثل شهید اول و شهید ثانی کم نبودند که بگویند ما مینشینیم و جلسه تشکیل میدهیم و قرائات سبع را از استاد میشنویم و برای قرائت خاصه اجازه میگیریم. بعدی که اینها را دیدیم یک ذهنیتی حاصل شد. مثلاً از طحاوی یک عبارتی خواندم که از لحن عبارت گفتم این نباید مقری باشد. طحاوی امام در حدیث است و نزد اهلسنت خیلی بزرگ است. اما وقتی عبارت او را دیدم از لحنش معلوم است که در کلاس اقراء نبوده است. بعد رفتم شرح حالش و طبقات القراء را دیدم، دیدم که همینطور است. خیلی برایم جالب است. طحاوی امامٌ فی الحدیث و التفسیر اما امامٌ فی القراءه نبود. استاد قرائت نبود. کسی که استاد قرائت نیست اصلاً جوّ دستش نیست. وقتی که حرف میزند، آدم میفهمد که کلاس قراءت نرفته است. زمخشری هم همینطور بود. وقتی لحن زمخشری را دیدم گفتم بعید است که زمخشری کلاس قرائت رفته باشد. استاد ندیده است. در طبقات القراء رفتم و دیدم این همه کتاب نوشته اند. نه خودش در قرائات استاد دارد و نه شاگرد دارد. یعنی اصلا در طبقات القراء نیست. خب کسی که اینطور نیست از این حرفها هم میزند.

کشف تلقی مرحوم کلینی از روایات « حرف واحد »

حال چیزی که به ذهن من آمد این است: مرحوم کلینی در باب نوادر این دو روایت را آورده‌اند. ما بیاییم واقع‌ًدیدگاه خود مرحوم کلینی را کشف کنیم. آن چه که در ذهن شریف ایشان بوده و از این «ان القرآن حرف واحد نزل من عند واحد» چیست. دو روایت بود:

> عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَ لَكِنَّ الِاخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ
> عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ
>
> فَقَالَ كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ[1]

این دو روایت کافی شریف است که عرض کردم از قرن یازدهم مفصل به این دو روایت استدلال شده است بر علیه سائر علماء شیعه و جمهور مجتهدین من اصحابنا که می‌گویند «ان كل من القراءات السبع، من عند اللّه تعالى، نزل به الروح الامين».

چیزی که به ذهن من آمد و شاید هم قبال‌ًنبوده و برای خودم هم جدید بود، این بود که در خود کافی شریف به‌صورت مصداقی آن را بررسی کنیم. یعنی از سائر موارد روایات کافی به دست بیاوریم که تلقی ذهنی مرحوم کلینی به‌عنوان یک محدث بسیار بزرگ در طلیعه قرن چهارم –که عمرشان در قرن سوم گذشته است- از «کذبوا اعداء الله، ان القرآن حرف واحد» چه بوده. یعنی می‌فهمیدند در میان این همه قرائات، آن چیزی که ملک وحی آورده است، تنها یکی از آن‌ها است؟! مثال‌ًدر نماز ملک وحی یا «ملک یوم الدین» را آورده یا «مالک یوم الدین» را؟! همانی که در البیان آوردیم و خواندیم. در حاشیه عروه آوردیم و خواندیم که می‌گفتند احتیاط کنید هر دو را بخوانید یا دوبار نماز بخوانید. بحث‌های مفصلی که در متأخرین مطرح شده است. اصال‌ًدر میان جلوتر‌ها اسمی از این‌ها نبود. یعنی آن‌ها نمی فهمیدند اگر یکی از این‌ها کلام خداست دو نماز بخوانند و احتیاط کنند؟! خب «ملک» می‌گویید یا «مالک»؟! اجماع رفتاری امامیه در بیرون به این صورت بوده و هیچ مشکلی هم ندا‌شتند؛ هر دو را بخوانید نمازتان درست است.

در چنین فضایی تلقی این بزرگواران از «حرف ٌواحد» چه بوده؟ من با کار دو-سه ساعته؛ حال اگر دیگران بخواهند آن را ادامه دهند چه بسا شواهد عالی‌ی پیدا شود. هر چه ما پیش می‌رفتیم آقایان برای خود من شواهدی را می‌گفتند که به‌آور بود. شواهدی به این خوبی که هر کدام در کتب روائی آن ها پیش می آمد.

---

[1]الكافي (ط - الإسلامية)، ج۲، ص: ۶۳۰

بررسی سیر تاریخی فهم مسلمین از روایات سبعة احرف؛ پیش زمینه فهم روایات کافی

آن چه که من در مورد ذهنیت ایشان می‌گویم به‌خاطر آن نکته تاریخی است که برای من بسیار مهم بود. نکته این بود: در قرن اول یک راه و یک روش و یک فکر، معنون به روایت سبعة احرف اوج گرفت. در قرن اول بین بدنه عوام مسلمین شکل گرفت و علماء اهل‌سنت هم از آن پشتیبانی می‌کردند. یک قوس نزول و صعودی داشت. قوس صعود آن در قرن اول بود. آمد و آمد تا تقریباً به پایان نیمه اول قرن دوم رسد؛ یعنی حدود سال صد و پنجاه را در نظر بگیرید. به این صورت بالا آمده است. چیزی که امروزه نسیاً منسیاً شده؛ به طوری که اصلاً آن را احتمال نمی‌دهیم. برای ما همین هم مهم بود که بواسطه آن این روایت کافی را تازه فهمیدیم.

قوس صعود فضای مسلمین ات سال 150 : جواز و رواج قرائت به معنا

ات نیمه اول قرن دوم -صد و پنجاه سال- قوس صعودی آن بود. از صد و پنجاه به بعد قوس نزولی آن طی شد. آمد ات پایان قرن دوم و بعد هم قرن سوم که اصالً از میدان بیرون رفت. چرا بیرون رفت؟ همان اشاره‌ای است که مرحوم طبرسی داشتند. قرّاء سبعه و عشره شبانه‌روز کار کردند ات این را از صحنه به در ببرند. خب آن چه چیزی بود که در قوس صعود رشد کرد؟ همیشه این در ذهنتان باشد، یکی از آثار این - که شما در ذهنتان باشد ات میخواهید ببینید که شاهد دارد یا ندارد - فتوای ابو حنیفه است. ابوحنیفه حدود صد و پنجاه و هفت وفات کرده است. یعنی عمده عمر ابوحنیفه؛ تولد و جوانی اش در قرن اول در چنین فضایی بوده و بعد نیمه اول قرن دوم هم بوده است.

فتوای ابوحنیفه : جواز قرائت فارسی قرآن در حال تمکن

خب آن مطلب چه بوده؟ این بوده که قرآن را با نقل به معنا تلاوت کنید. قرآن یک مقصد و یک مطلوب است. مثل اینکه شما روایت را نقل به معنا میکنید و میگویید که امام اینچنین فرمودند. میگویید الفاظشان چه بود؟ میگویید یادم نیست. عین همین کار را با قرآن انجام میدادند. اصلاً مرسوم بود. در این زمان ما اصلاً باورمان نمیشود. ما در این مباحثه مدتی گشتیم و شواهد غیر قابل باور پیدا کردیم. روشنترین آنکه الآن هست – البته نباید تنها در کتاب ذهبی بهدنبال آن بگردیم- و معروف است ولو میگویند حنفیه قائل نیستند اما نتوانستند آن را محو کنند. در کتاب الموسوعه الفقهیه الکویتیه و در چند کتاب دیگر هم آمده، خیلی جالب است، آنها بهراحتی میگویند فتوای ابوحنفیه چه بود؟ میگفت شما عربی بلد هستید ای نه؟ بله کامل بلدم. بلدی قرآن بخوانی؟ کامل، حفظ هم هستی؟ بله، کامل. خب حالا اختیارا و با تمکن همین را میتوانی به فارسی هم بخوانی ای نه؟ در نماز سوره حمد را به ترجمه فارسی بخوان. ابوحنیفه میگوید اختیارا با وجود اینکه تمکن از عربیت داری، میتوانید نماز را به فارسی بخوانید.

وقتی امروزه شما این را میخوانید برای شما تعجبآور نیست؟! اصلاً میگویم چنین چیزی نمیشود! بله، دو شاگرد او بعداً برگشتند. شاگردانش برای نیمه دوم قرن دوم هستند. ابو یوسف و محمد شیبانی برای قرن دوم هستند که قراء سبعه و عشره دیگر فضا را عوض کرده بودند. نوع قراء سبعه برای نیمه اول قرن دوم هستند. عاصم برای نیمه اول قرن دوم هست. فضا عوض شده بود و شاگردان ابو حنیفه با توجه به چیزی که درست شده بود، دیگر خجالت میکشیدند. لذا هر دو از قول استادشان برگشتند. الآن هم هیچکی از علماء حنفی فتوا نمیدهند. در فتوایشان میگویند ما حنفیه نمیگوییم شما اختیارا میتوانید در نماز، ترجمه قرآن را بخوانید. خب ابو حنفیه چه بوده؟ میگویند یک بخشی از عمرش این را گفته اما بعداً به قول شاگردانش رجوع کرده است؛ توبه کرده.

شواهد دیگری از اقوال صحابه و علماء قرن اول و دوم

خب این یک چیزهایی است که آدم تعجب می‌کند. اما وقتی ما تحقیق تاریخی انجام دادیم، الآن برای ذهن قاصر من هیچ تعجب‌آور نیست. ابو حنیفه در فضایی بزرگ شده بود که همه مردم کارشان بود. یعنی تلاوت قرآن به صورت نقل به معنا کارشان بود. آدم تعجب می‌کند چون اصلاً این فراموش شده است. جالب این است که روایت کافی در آن فضا صادر شده است. «سبعة احرف» هم که از روز اول به اشتباه، ابن مسعود و دیگران شروع کردند؛ از صحابه هم شروع شد؛ ابن تیمیه می‌گوید «کذبوا علی ابن مسعود»؛ به او دروغ نسبت می‌دهند. می‌گویند ابن مسعود گفته خودت می‌توانی بدون سماع و به‌صورت نقل به معنا قرآن را بخوانی. در تفسیر ابن وهب[1] الآن در الشامله موجود است. شاگرد مالک است. مالک از فقهای اربعه آنها است. می‌گوید از او پرسیدم که این کار ابن مسعود را قبول دارید؟ گفت «لا اری به باساً». نمی‌توانست «طعام الاثیم» را بگوید، می‌گفت «طعام الیتیم» یا «طعام اللئیم». گفت بگو «طعام الفاجر». وقتی نمی‌توانی «اثیم» را بگویی، بگو فاجر.

ذهبی[2] در شرح حال واصل بن عطاء آورده؛ واصل بن عطاء رئیس المعتزله است. خب عامه با او بد هستند. ذهبی در سیَر اعلام النبلاء وقتی می‌خواهد شرح حال واصل را بگوید، می‌گوید «وقيل: كان يجيز التلاوة بالمعنى». واصل بن عطاء متوفی ۱۳۰ هست. یعنی درست در نیمه اول قرن دوم است. واصل بن عطاء می‌گفت می‌توانید قرآن را قراءت به معنی کنید. بعد می‌گوید «و هذا جهل». چون زدن ذهبی از بزرگان علماء نیست. او را رئیس معتزله می‌دانند. می‌گوید «هذا جهل» و یک سر خنجر به او می‌زند. اما در همین کتاب –اینها جالب نیست؟!- در شرح حال زهری چه می‌گوید؟ زهری کسی است که ذهبی در مقابلش دست به سینه است. زهری از بزرگان محدثین‌شان است.

شاگرد: زهری همان ابن شهاب است؟

استاد: بله، بزرگترین محدث آنها است. شوخی نیست. در ۱۲۴ وفات کرده است. یعنی هفت-هشت سال قبل از واصل. اینها معاصر بودند.

در شرح حال زهری می‌گوید:

> سألت الزهري عن التقديم والتأخير في الحديث، فقال: إن هذا يجوز في القرآن، فكيف به في
> الحديث؟إذا أصيب معنى الحديث، ولم يحل به حراما، ولم يحرم به حلالا، فلا
> بأس، وذلك إذا أصيب معناه[3]

«سألت الزهري عن التقديم والتأخير في الحديث»؛ مطلبی شنیده‌ام اما من آن را عقب و جلو کنم؛ یعنی عبارت یادم نیست. همینی که در روایات شیعه هست. از امام علیه‌السلام سؤال می‌کند ابان رسول الله من از شما حدیث می‌شنوم اما عبارات شما یادم نیست. ولی آن را نقل می‌کنم –یعنی نقل به معنا- آیا جایز است؟ حضرت می‌فرمایند **اذا اصبت المعنى فلا بأس»؛** اگر مقصود من را بگویی هیچ مشکلی ندارد. خب کجا همه عین عبارات یادشان می‌ماند؟! همین را از زهری در حدیث می‌پرسد.

«قال: إن هذا يجوز في القرآن، فكيف به في الحديث؟»؛ کاری که در قرآن جایز است، تو در حدیث مشکل داری؟! اینجا دیگر چیزی نمی‌گویی. ذهبی چون در مقابل زهری دست به سینه است، دیگر نمی‌گویی که «هذا جهلٌ». محقق کتاب که در زمان ما است دیده که چاره‌ای نیست. لذا در پاورقی کتاب می‌گوید: «التقديم والتأخير في القرآن بالنسبة للألفاظ لا يجوز ولو لم يتغير المعنى»؛ آقای ذهبی کجایی؟! آن جا می‌گویی جهل است و اما در اینجا چیزی نمی‌گویی. اما محقق کتاب گفته است. نمی‌دانم چه کسی این کتاب را تحقیق کرده است. البانی است یا خطیب است یا شعیب ارنؤوط است.

شاگرد: این مطلبی که می‌فرمایی از طبع الرساله است؟

استاد: بله، به نظرم طبع الرساله تحقیق شعیب ارنؤوط است.

شاگرد: به اشراف ارنؤوط است.

استاد: بله، اینها در تحقیق کتاب به زهری ایراد گرفته‌اند. بابا چه ایرادی می‌گیری؟ در نیمه دوم قرن دوم به‌خاطر زحمات قرّاء این فضا از بین رفت. دیگر در قرن سوم خجالت می‌کشیدند که بگویند قرآن را به نقل به معنا می‌خوانم. این فتوای ابو حنیفه خجالت آور بود. یعنی بگویند با اینکه عربی بلد هستی اختیارا می‌توانی ترجمه بخوانی.

---

[1] تفسير القرآن من الجامع لابن وهب (٣/ ٥٤)

117 - قال: وحدثني الليث بن سعد عن محمد بن عجلان عن عون بن عبد الله يرفع الحديث إلى عبد الله بن مسعود أنه كان يقرئ رجل [ص:٥٥] أعجمي هذه الآية: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم}، فيقول الأعجمي: طعام اليتيم؛ فقال ابن مسعود: أتستطيع أن تقول طعام الفاجر، قال: نعم، قال: فاقرأ كذلك.

118 - قال: وحدثني مالك بن أنس قال: أقرأ عبد الله بن مسعود رجلا: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم}، فجعل يقول: طعام اليتيم، فقال له عبد الله: طعام الفاجر؛ قال: قلت لمالك: أترى أن تقرأ كذلك، قال: نعم، أرى ذلك واسعا.

[2] سير أعلام النبلاء ط الرسالة (٥/ ٤٦٤) ؛ واصل بن عطاء أبو حذيفة المخزومي مولاهم البليغ، الأفوه، أبو حذيفة المخزومي مولاهم، البصري، الغزال..... وهو وعمرو بن عبيد رأسا الاعتزال، طرده الحسن عن مجلسه لما قال: الفاسق لا مؤمن ولا كافر.فانضم إليه عمرو، واعتزلا حلقة الحسن، فسموا المعتزلة، قال شاعر:وجعلت وصلي الراء لم تلفظ به ...وقطعتني حتى كأنك واصلوقيل: لواصل تصانيف.وقيل: كان يجيز التلاوة بالمعنى، وهذا جهل.

[3]سير أعلام النبلاء ط الرسالة (٥/ ٣٤٧)

استدلال ابوحنیفه برای فارسی خواندن قرآن به سبعة احرف

داشتم این را می‌خواندم. ببینید چقدر جالب است! الموسوعه الفقهیه الکویتیه:

> وَذَهَبَ أَبُو حَنِيفَةَ إِلَى جَوَازِ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فِي الصَّلَاةِ بِالْفَارِسِيَّةِ وَبِأَيِّ لِسَانٍ آخَرَ لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: {وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ}، وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا بِهَذَا النَّظْمِ، وَقَوْلِهِ تَعَالَى: {إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى}، فَصُحُفُ إِبْرَاهِيمَ كَانَتْ بِالسُّرْيَانِيَّةِ، وَصُحُفُ مُوسَى بِالْعِبْرَانِيَّةِ، وَلِدَلِيلِ الْإِجْمَاعِ عَلَى كَوْنِ الْقُرْآنِ؛ لِأَنَّ الْقُرْآنَ هُوَ النَّظْمُ وَالْمَعْنَى جَمِيعًا حَيْثُ وَقَعَ الْإِعْجَازُ بِهِمَا، إِلَّا أَنَّهُ لَمَّا تَعَذَّرَ كَوْنُ النَّظْمِ الْمُعْجِزِ لَازِمًا فِي حَقِّ جَوَازِ الصَّلَاةِ بِهِ رُخِّصَ؛ لِأَنَّهَا لَيْسَتْ بِحَالَةِ الْإِعْجَازِ، وَقَدْ جَاءَ التَّخْفِيفُ فِي حَقِّ التِّلَاوَةِ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ.[1]

عجب! اضطرار را بعداً می‌گوید. این در تاریخشان معلوم است. نمی‌گوید اگر نمی‌توانی. عند عدم التمکن را که همه می‌گویند. جمیع فقهائشان می‌گویند. در شیعه هم هست. در اینجا وقتی را می‌گوید که می‌توانی. چرا؟ « لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: {وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ}، وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا بِهَذَا النَّظْمِ»؛ عین این آیه ما که در آن جا نبوده بلکه به زبان خودشان بوده. پس قرآن قرآن است. لذا اگر فارسی هم بیاوری قرآن تلاوت می‌کنی. چه فرقی می‌کند؟! این استدلال ابوحنیفه است. استدلالش را در موسوعه می‌آورد. خیلی جالب است. بحث می‌کند. «وَقَوْلِهِ تَعَالَى: {إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى}، فَصُحُفُ إِبْرَاهِيمَ كَانَتْ بِالسُّرْيَانِيَّةِ، وَصُحُفُ مُوسَى بِالْعِبْرَانِيَّةِ وَلِدَلِيلِ الْإِجْمَاعِ عَلَى كَوْنِ الْقُرْآنِ»؛ این‌ها همه قرآن است.«لِأَنَّ الْقُرْآنَ هُوَ النَّظْمُ وَالْمَعْنَى جَمِيعًا»؛ هم ریخت عبارت یعنی هم زبانش و هم معانیش.«حَيْثُ وَقَعَ الْإِعْجَازُ بِهِمَا»؛ بله ما قبول داریم که این قرآن عربی است که معجزه است. اما جوهره قرآن، آن نظمش نیست. به این‌ها مراجعه کنید.«لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»؛ این‌ها خیلی جالب است. ابوحنیفه می‌گوید چرا می‌گویم که می‌توانید به فارسی بخوانید؟ چون حضرت فرمودند:«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ»؛ این استدلال ابوحنیفه چقدر روشن است بر تحریف اهل‌سنت حدیث سبعة احرف را؟! سبعة احرف را تحریف کردند. ابوحنیفه می‌گوید چرا می‌توانید اختیارا به فارسی بخوانید؟ می‌گوید چون حضرت فرمودند «نزل علی سبعة احرف». بعد دیدیم عجب خود ابوحنیفه معاصر امام علیه‌السلام است. آن زمان می‌گفتند «سبعة احرف» یعنی قرآن را فارسی بخوان. اینجا می‌گوید «کذبوا اعداء

الله، انما هو حرف واحد».

حال وقتی این فضای قرن اول فراموش شده، حال حدیث را به فضای قرائات می‌بریم و می‌گوییم «حرف واحد» یعنی یک قرائت. یا «ملک» است یا «مالک» است. ابدا اینچنین نیست. آن زمان سبعة احرف یعنی فارسی بخوان، عبرانی بخوان، ژاپنی بخوان، هندی بخوان. این طور معنا می‌کردند.

شاگرد: هفت –سبعة- در آن جا خصوصیت ندارد؟

استاد: می‌گویند یعنی کثیر. یعنی مقصد. قرآن است و این مقصد را به‌خوبی برسان.

---

[1] الموسوعة الفقهية الكويتية ج۳۳ ص ۵۵

کشف دیدگاه مرحوم کلینی در مورد حدیث «حرف واحد»

خب چیزی که من عرض می‌کنم این است: من می‌خواهم عرض کنم که اصالً دیدگاه مرحوم کلینی به این صورت بود. ایشان که می‌گفت «ان القرآن یقول نزل علی سبعة احرف»، سبعة احرف در آن فضا منظور بود. نه سبعة احرفِ بعد از ابن مجاهد. چون می‌دانید که ابن مجاهد معاصر مرحوم کلینی بودند. زمان مرحوم کلینی هنوز قرائ سبعه جا نگرفته بود. با میخ حکومت و زور ابن مجاهد می‌خواستند آن را جا بیاندازند. بعد از صد سال جا گرفت. بعد از صد سال آن قاری بزرگ می‌گوید ابن مجاهد کاری کرده که اگر کسی غیر از قرائات سبعه بخواند، می‌گویند که کافر شده است. می‌گوید او را تکفیر می‌کنند؛ یکفره الناس. این کار را ابن مجاهد کرد. و لذا شیخ الطائفه در مقدمه تبیان لحنشان فرق می‌کند. قبلاً عرض کردم.

نظر کلینی چه بوده؟ من مواردی پیدا کردم که سه-چهار مورد است و در یک صفحه آوردم. عنوانش این است «مصادیق تعدد قرائات در کافی شریف و جمع آن با حدیث حرف واحد[1]». یعنی چه؟ یعنی در کافی شریف روایاتی را پیدا می‌کنیم که در دو روایت دو قرائت را می‌آورند و به خدای متعال نسبت می‌دهند. من چند مورد جمع‌آوری کردم؛ ۱.واللمؤمنون-والمأمومون ۲.أمسك-أعط ۳.الی المرافق-من المرافق ؛ هر دوی اینها را در کافی شریف روایت آورده و هر دو را هم به قول خداوند نسبت داده است. آیا این جالب نیست؟ یعنی دو قرائت بیاید. بعضی از آنها را مرحوم مجلسی می‌خواهند توجیه کنند اما مرحوم مجلسی در نوع آنها می‌گویند که ظاهرش این است که هر دوی آنها قرائتشان بوده. ۴.والصلاة الوسطی-و صلاة العصر؛ اینکه خیلی جالب است. در تهذیب و در جاهای مختلف آمده که امام علیه‌السلام وقتی والصلاة الوسطی را توضیح می‌دهند – در آن روایت زرارة که مفصل هم هست- حضرت می‌فرمایند «**و في بعض القراءة حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی صلاة العصر**».

اگر شما با دیدی که الآن رایج است به اینها نگاه کنید، مدام باید توجیه کنید. توجیه کردن هم که آسان است. علی ای حال آدم یک مبنایی که دارد، وقتی مخالف آن را می‌بیند توجیه می‌کند. اما با این مباحثهای که ما در این چند سال به آن رسیدیم که مدافعین حسابی هم دارد؛ این جور نبود که بیخود جمهور المجتهدین بروند و بر آن اتفاق کنند؛ صاحب روضات الجنات مرحوم آسید محمد باقر خوانساری عبارتی که در ذیل ترجمه حمزه الزیات[2] دارند را نگاه کنید؛ ایشان می‌گویند از واضحات و مسلمات است که همه این قرائات منسوب به پیامبر خدا است. حضرت همه این قرائات را اقراء کردند. با اینکه وفات ایشان در قرن چهاردهم است اما در روضات به این محکمی این مطلب را می‌گویند که خودش مغتنم است.

شما به اینها مراجعه کنید اگر زنده بودیم در جلسه بعدی مروری داشته باشیم. اگر شما ببینید هم چه بسا اضافه کنید. من نزدیک سه ساعت دیدم؛ این چهار مورد از روایاتی که در کافی شریف از لسان معصوم هر دو قرائت را به انزال خدای متعال نسبت می دهد. مثل «قل کما قال الله سلام علی آل یاسین».

شاگرد: به نظرم در خود کتابها نگاه کنیم موارد بیشتری را پیدا کنیم. چون در نرم‌افزارها همه را یکسان می‌کنند.

استاد: بله، من فقط واژه القرائه را در مرآة العقول دیدم. حتی نرسیدم همه را ببینم. تا جلد چهارده رفتم؛ مرآت بیست و پنج-شش جلد است. وقت گذشت و دیگر ماند. بخشی از متفرقات آن را گذاشته‌ام. کار می‌خواهد. کار علمی که آدم به حمل شایع ببیند که مرحوم کلینی در خود کافی شریف چه کار کرده‌اند و چه دیدی داشتند با اینکه می‌فرمایند «ان القرآن حرف واحد». در زمان ایشان حرف واحد یک حساب دیگری داشته است.

شاگرد: در عرصه میدانی احساس نمی‌کنیم که قرائت دوم بار معنایی اضافه تری دارد؟ این هم یک کار تحقیقی علاوه‌بر این کار می‌طلبد.

استاد: درست است. اتفاقا قبلاً در اینباره بحث مفصلی شده که حتی قرائاتی که تنها در یک حرکت تفاوت دارند؛ معنا هیچ نحوه تغییری نمی‌کند فقط یک ضمه، فتحه می‌شود. آن جا احتمالش بود که درواقع امر نسبت به دلالت طبعی که اصوات و حروف فی علم الله تعالی در معانی دارند؛ در اینجا اگر فرض بگیریم که قرائتی مستند است و راوی تا شارع مقدس سند دارد؛ در همینجا همان چیزی که به نظر ما موجب تفاوت معنا نیست، اگر به کسانی که علمشان علم الهی است مراجعه کنیم می‌گویند که در اینجا تفاوت معانی هست. ولی ما نمیدانیم.

شاگرد: یعنی دعوای دو استاد نیست.

استاد: بله، هر کجا دعوای بین دو استاد باشد همان ابتدا به ساکن مردود است. مفصل بحث کردیم. بحث ما سر جایی است که اصلاً دعوای دو استاد نیست. استاد می‌گوید «سمعت عن استادی». استاد من هم گفت «سمعت». نه اینکه الآن اجتهاد می‌کنم و رأی می‌دهم.

شاگرد: در سند بعضی قراء اشکال می‌کنند، که سندی که می رسانند تک نفری است، شما می‌گویید که تنها او نبوده است؟

استاد: بله، ما مفصل بحث کردیم. خود عاصم سی شاگرد دارد. در کتب تخصصی اسمائشان بوده. آن چه که متواتر بوده دو تا است؛ حفص و ابن عیاش. سی نفر دیگر هم هستند. به نظرم خود ابوحنیفه در کوفه یکی از شاگردان او بوده.

شاگرد: نسبت به حفص آقای کمال الحیدری می‌گوید چطور بین حدیث و قرآن فرق بگذاریم؟

استاد: قبلاً به‌خاطر حرف ایشان دو-سه جلسه صحبت کردیم. راجع به حفص که می‌گویند «ضعیف فی الحدیث»؛ حدیث یعنی چیزهایی می‌گفت که مورد پسند آنها نبود. آنها می‌گویند کذاب، ایشان هم می‌آید و می‌گوید گفته‌اند کذاب است! عقل می‌پذیرد که فی الحدیث کذاب، اما فی القرآن قوی؟! آنها که می‌گویند کذاب است، آدم شک می‌کند.

شاگرد: شیعه بوده؟

استاد: اتفاقا بررسی کردیم. مرحوم شیخ الطائفه در ذیل اصحاب امام صادق علیه‌السلام ایشان را ذکر کرده بود. بعد از اینکه حرف ایشان آمد دو-سه جلسه راجع به‌خصوص حفص بحث کردیم. شاید هم در فدکیه آورده‌ام.

و الحمد لله رب العالمین

[1]http://amafhhjm.ir/wp/almobin/Amafhhjm/q-tfs-000-000/q-tfs-000-007-00009.html

[2]روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات ج3 ص 254؛ أقول مرادهم بالقرّاء السبّعة فی كلّ موضع يذكرونه هو أئمّة القراءات السبّع المشهورة الّذی ينتهی إلی مذاهبهم المتفرّدة فی تنظيم كلام اللّه و تنقيط المصاحف، و تجويد القراءة من جهة الإعراب و مبانی البناء و ملاحظة المدود و الإدغامات و الوقف و الوصل و أمثال ذلك من امر القرائة المعتبرة المتّفق علی إجازئها و كفايتها بل نزول روح الأمين بجملتها و تواترها بوجوهها السبّعة عن رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله و سلّم عند قاطبة أهل الاسلام كما صرّح بذلك جماعة من الفقهاء الأعلام، معتضدا بغير واحد من النبوی الوارد فی هذا المعنی.